

هویت سیاسی در نظریه‌های منتقد مدرنیسم

ابوالفضل شکوری

تاریخ دریافت: ۸۴/۲/۱۶

استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ تأیید: ۸۴/۱۲/۲۷

غلامرضا بهروزک

استادیار دانشگاه باقرالعلوم (ع) - قم

چکیده

یکی از مباحث اندیشه سیاسی معاصر، نگرش‌های موجود به هویت سیاسی است. هویت سیاسی حاکی از چگونگی ارتباط و تعامل افراد و گروه‌های سیاسی با دیگران و نیز جایگاه افراد در درون نظام‌های سیاسی است. در چند سده گذشته، مدرنیته غربی بر اندیشه سیاسی غرب غالب بوده است. شاخصه اصلی هویت سیاسی مدرن را می‌توان غلبه فردگرایی دانست. در مقابل، جریانات منتقد مدرنیسم غربی از نیمه قرن بیستم چنین نگرشی را به نقد کشیده‌اند. محور این نظریه‌ها در غرب که در مکاتب سنت‌گرایی، جامعه‌گرایی و پسامدرنیسم تبلور یافته است، نقد فردگرایی مدرن و تأکید بر ابعاد هویت جمعی و نیز تأثیرگذاری عوامل فراتر از اراده فردی و مقید بودن فرد به آنها دانست. واژگان کلیدی: هویت سیاسی، نظریه سیاسی غرب، مدرنیسم، سنت‌گرایی، جامعه‌گرایی، پسامدرنیسم.

مقدمه

بحث «هویت» و متعاقب آن «هویت سیاسی» از مباحث مهمی است که در پی تحولات عصر جدید در غرب و به ویژه به منظور ارائه تعریفی جدید از انسان و حیات سیاسی و اجتماعی وی در کانون مباحث علمی قرار گرفته است. امروزه بحث از هویت فارغ از ابعاد تجربی آن در کانون نظریه‌پردازی سیاسی و اندیشه سیاسی قرار گرفته است. افول قرائت‌های کلان و آشفتگی معنا، مباحث هویت انسانی را بیشتر فعال نموده و پیدایش هویت‌های کدر و نیز مباحثی چون «سیاست هویت» و همچنین ماهیت عصر جهانی شدن و مقتضیات آن، تأملات نظری-فکری را در این باب بیشتر برانگیخته است.

هر چند در چند سده گذشته نگرش مدرن به هویت سیاسی در غرب در قالب مکاتب مختلف مدرن غلبه یافته است، اما با ورود به نیمه دوم قرن بیستم به تدریج نقدهای گوناگونی از سوی منتقدان بر هویت سیاسی مدرن مطرح گردید. حداقل سه جریان فکری عمده فعال در غرب - از نیمه دوم قرن بیستم تاکنون - شامل سنت‌گرایان، جامعه‌گرایان، پسامدرن‌ها، با نقد مدرنیته غربی در صد ارائه راه بدیل هستند. این مقاله بر آن است با گزارش اجمالی هویت سیاسی در نگرش مدرن، به

بررسی دیدگاه‌های منتقدان نگرش مدرن به هویت سیاسی بپردازد.

خصلت بارز هویت سیاسی در دنیای مدرن تأکید بر تکثرگرایی، فردگرایی و عقلانیت خود بنیاد بشری بوده است. در چنین بستری با پذیرش تکثرگرایی سیاسی، فرد بر اساس حقوق طبیعی خویش آزادانه و بر اساس اراده و ذهنیت فردگرایانه خود به فعالیت در عرصه سیاسی می‌پرداخت و هیچ امر از پیش تعیین شده‌ای، بر هویت وی تأثیرگذار نبوده است. برخلاف تأکید بر فردگرایی در نظریه سیاسی مدرن نگرش‌های منتقد مدرنیته غربی، به شیوه‌های مختلفی، بر نقش عوامل از پیش تعیین کننده بر هویت سیاسی فرد، و ابعاد جمعی هویت سیاسی او تأکید کرده‌اند.

۱- هویت و نظریه سیاسی

امروزه غالب تأملات در باب هویت سیاسی، به دلیل چالش‌های مبنایی نظری در باب زندگی سیاسی و ظهور مکاتب فکری مختلف صبغهٔ اندیشگی یافته‌اند. هرچند نظریه سیاسی در معانی مختلفی به کار می‌رود و شامل نظریه‌پردازی علوم تجربی نیز می‌گردد (Kuper^(s), 1996:632). در این نوشتار مراد از نظریه پردازی سیاسی صرفاً تأملات نظری و فارغ از مطالعات تجربی مد نظر می‌باشد و هدف آن فهم سیاست به جامع‌ترین شیوه ممکن می‌باشد (بلوم، ۱۳۷۳: ۲۴-۲۹). در چنین معنایی نظریه سیاسی با فلسفه سیاسی نیز پیوند می‌یابد (Raphael, 1970: 5).

نمونه بارز طرح بحث هویت را در نظریه سیاسی معاصر می‌توان در مباحث نظریه‌پردازان نحله‌های مختلف مدرنیسم غربی مشاهده کرد. در مقابل، اندیشمندان دیگری نیز در نحله‌های فکری منتقد مدرنیسم غربی به شیوهٔ دیگری بحث از هویت انسانی را در نظریه سیاسی خود مطرح کرده‌اند. اندیشمندان سنت‌گرایی چون رنه گنون و سید حسین نصر، اندیشمندان جامعه‌گرایی چون مایکل ساندل، چارلز تیلور و مک اینتایر به شیوه‌ای دیگر و در نهایت نظریه‌پردازان پسامدرنی چون فوکو، دریدا، رورتی، لاکلا و موفه با اعلام مرگ سوژه محوری و شکل‌گیری هویت‌های انسانی در درون گفتمان‌های فکری، همگی مباحث هویت را در نظریه سیاسی احیا و فعال نموده‌اند. حتی از منظری، روایت فلسفه معاصر اروپایی از نیمه دوم قرن هیجدهم تا واپسین دههٔ قرن بیستم، روایت فراز و فرود و طلوع و افول «خود» دانسته شده است (سولومون، ۱۳۷۹). از منظری دیگر جهانی شدن نیز با ایجاد بحران هویت و شکل‌گیری هویت‌های کدر و ناشفاف در مقایسه با هویت‌های شفاف پیشین موجب تأملات نظری و نظریه‌پردازی سیاسی دربارهٔ هویت شده است (تاجیک، ۱۳۸۳؛ شایگان، ۱۳۸۱).

۱-۱- چستی «هویت سیاسی»

در نگاهی اجمالی، هویت عبارت است از، کیستی انسان. در تعریف هویت بر دو وجه همسانی و تمایز تأکید شده است. هویت در بردارنده دو بعد به ظاهر متناقض است: بعد همسانی و بعد تمایز. اولین معنای آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است، این با آن مشابه است (جنکینز، ۱۳۸۱: ۵). در مطالعات اجتماعی تعاریف مختلفی از هویت ارائه شده است. مانوئل کاستلز معتقد است:

«هویت سرچشمه معنا و تجربه برای مردم است ... برداشت من از هویت، در صورتی که سخن از کنش‌گران اجتماعی باشد، عبارت است از فرایند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۲).

هویت با معنایی که شخص برای زندگی خود می‌یابد، پیوند مستقیمی دارد. شاید بتوان این نکته را با اصطلاح واژگان نهایی ریچارد رورتی بهتر توضیح داد. از نظر رورتی واژگان نهایی واژگانی است که هنگامی که از کسانی خواسته می‌شود از امید، عقاید و آرزوهایشان تبیین‌هایی ارائه دهند، مجموعه‌ای از کلمات و عبارات را دارند که به آنها متوسل می‌شوند. اینها، همان واژگان نهایی هستند. ما داستان خودمان را به وسیله این واژگان نقل می‌کنیم. آنها بدین دلیل نهایی هستند که فراتر از آنها تکرار مکررات، جزمیت یا سکوت وجود دارد (Rorty, 1989: 73). از دیدگاه باربارا هنری^۲ هویت سیاسی از جمله گونه‌های هویت گروهی است. هویت گروهی از یک سو بیانگر ظرفیت تأمل و مذاکره است که افراد با آن پیوند یافته‌اند و نیز شامل گزینه‌ها و ترجیحاتی است که توسط این افراد به عنوان اعضای گروه مطرح می‌شود. او در نهایت هویت سیاسی را بر اساس مقوله‌های زیر تعریف می‌کند: (Henry, 2002).

الف) کلیت روابط میان شهروندان و نهادها، همانند رفتار و شیوه مشارکت در فرایند سیاسی، معیارهای تخصیص منابع و هزینه‌ها و نیز اعمال آنها؛

ب) ارزش‌ها و نمادهای (عقلانی و غیر عقلانی) که روایت جمعی و اجماع ناپیدا بر مبنای آن شکل گرفته است و نیز توجیحات تخصیص خطرات، هزینه‌ها و منافع؛

ج) ترکیبی منعطف از دو مقوله نخست (الف و ب).

وایت بروک معتقد است در کل دو روش برای نظریه‌پردازی در باب هویت سیاسی وجود دارد: نخست، تلقی آن به مثابه آگاهی (شخصی) از رابطه فرد با نظام سیاسی و دیگری کارکرد عضویت در واحدهای سیاسی و ارجاع به ویژگی‌های خاصی که افراد را می‌توان به منظور اهداف سیاسی در طیفی از ویژگی‌های تعیین‌کننده گروه‌بندی کرد: مثل ملیت، مکان جغرافیایی یا موقعیت محلی، نژاد، قومیت، خانواده و خویشاوندی، زبان، طبقه، جنسیت، گرایش سیاسی، دین، یا حتی هواداری در فوتبال. گونه

نخست حاکی از هویت فردی در بستر سیاسی است و دیگری هویت سوژه سیاسی است که به عنوان واحد تحلیل سیاسی، شهروند، عضو یک گروه یا ملت اخذ شده است. فرد به خاطر تعلق به، داشتن ویژگی‌های یک تشکل سیاسی یا تشکل دارای بعد سیاسی شناسایی شده و به هویتی متناسب می‌شود (ibid:9).

شوارزمنتل^۳ نیز با ارتباط دادن هویت سیاسی به مسأله شهروندی، در نقد و بررسی هویت سیاسی لیبرال و با تأکید بر جمهوری‌گرایی جدید در نظریه سیاسی، سعی کرده است هویت سیاسی را با شهروندی خاص جمهوری‌گرایی نوین پیوند زند (Schwarzmantel, 2003:156). در نگرش‌های دیگر نیز هویت سیاسی با مسأله شهروندی پیوند یافته است (بهشتی، ۱۳۸۰: ۳۲).

۱-۲- گونه‌شناسی نظریه‌پردازی در باب هویت سیاسی

رویکردهای موجود به هویت سیاسی را از دو منظر می‌توان طبقه‌بندی کرد. از یک منظر می‌توان آنها را در برشی زمانی و بر اساس محوریت مدرنیسم غربی در سه دوره تاریخی ماقبل مدرن، مدرن و منتقد مدرنیته طبقه‌بندی کرد. از منظری دیگر می‌توان با نگرشی ماهوی به هویت سه گونه رویکرد کلان را در باب هویت شناسایی کرد: رویکردهای گوهرگرا، رویکردهای ساختارگرا و رویکردهای جدید پس‌ساختارگرا، فمینیستی و گفتمانی (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

دو طبقه‌بندی فوق به جهاتی با یکدیگر تداخل دارند. عمده رویکردهای کلاسیک به همراه رویکرد مدرن گوهرگرا هستند. و بدین جهت دو گونه نخست طبقه‌بندی نخست مشمول گونه نخست طبقه‌بندی دوم هستند. البته دیدگاه‌های مارکسیستی- سوسیالیستی به‌رغم آنکه به دلیل پذیرش اصول مبنایی مدرنیسم همانند اصالت انسان، عرفی‌گرایی، عقلانیت خود بنیاد عصر روشنگری و آموزه کلان پیشرفت جزو نظریه‌های مدرن قرار دارند، اما به جهتی دیگر آنها را می‌توان به دلیل تأکید بر تعیین‌کنندگی ساختار اقتصادی حد فاصل گذار از مدرنیسم به پسامدرنیسم تلقی نمود. با این حال در طبقه‌بندی دوم نظریه‌هایی چون مارکسیسم در گروه نظریه‌های ساختارگرا، و نه گوهرگرا قرار می‌گیرند. رویکرد سوم طبقه‌بندی نخست از رویکرد سوم طبقه‌بندی دوم اعم می‌باشد. رویکردهای منتقد مدرنیته با فراروی از آموزه‌های مدرنیسم شامل هر دو گروه پس‌ساختارگرایان و نیز سنت‌گرایان گوهرگرا می‌گردد در حالی‌که دیدگاه‌های سنت‌گرا در طبقه‌بندی دوم در رویکردهای نخست قرار می‌گیرند.

۲- هویت سیاسی در چشم انداز مدرنیسم غربی

گفتمان مدرن غربی با تمرکز بر انسان و ظهور فاعل شناسا بر روی خرابه‌ای از عصر کلاسیک بنا شد. دکارت با اصل «من» یا «خود» گسستی اساسی در صورت‌بندی دانایی عصر کلاسیک ایجاد

کرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۷؛ بروجردی، ۱۳۷۷: ۹-۱۰؛ احمدی، ۱۳۷۷: ۴۵). از دیدگاه موريس باریبه، شاخصه اساسی مدرنیته سیاسی را می‌توان در دو شاخصه اصلی جدایی دولت از دین و استقلال جامعه مدنی از دولت یافت. محور اساسی نظریه‌های مدرن هویت سیاسی را نیز می‌توان در دو شاخصه اصلی نشان داد: نسبت و رابطه میان هویت سیاسی فرد با حقوق و قوانین طبیعی و موضوعه و پیوند هویت سیاسی با شهروندی و کردارها و اقدامات سیاسی فرد در عرصه سیاسی (موريس باریبه، ۱۳۸۳: ۱۸).

دولت مدرن دو عرصه متفاوت عمومی و خصوصی را به وجود آورده است و انسان نیز بدین‌سان دو بعد متمایز دارد: بعد نخست او بعد شهروندی اوست که به عرصه عمومی و دولت ارتباط می‌یابد و بعد دوم بعد فردی و خصوصی وی است که به جامعه مدنی تعلق می‌یابد (همان). از این لحاظ جامعه مدنی مدرن، برخلاف دولت شهرهای یونان باستان تجمع افراد متمیزه شده‌ای است که هر کدام دارای علائق خاص خویش هستند. در نگرش مدرن به هویت سیاسی، جامعه مدنی عرصه ظهور و عمل فرد و مبنای مشارکت و حضور او به عنوان شهروند در ارتباط با دولت محسوب می‌شود. هویت سیاسی مدرن برخلاف نگرش‌های شهروندی پیشامدرن به دلیل حاکم ساختن اراده فردی و تکثرگرایی مرتبط با آن، مبتنی بر یک نگرش سطحی به شهروندی است (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۳).

هر چند فرا روایت مدرنیته غربی در درون خود حاوی نظریه‌ها و خرده‌گفتمان‌های بسیاری است، اما حداقل می‌توان دو نگرش کلان لیبرالی و سوسیالیستی-مارکسیستی را در آن شناسایی نمود. رابرت میستر سعی کرده است، هویت سیاسی را در نظریه مارکس و نظریه‌های متأخر مارکسیستی بررسی نماید. مارکس بحث از هویت سیاسی را در رابطه تضاد طبقاتی و در پیوند با نقش پرولتاریا مطرح ساخته است (Meister, 1990: 24). هر چند مارکس بر نقش ساختار اقتصادی و شیوه تولید در هویت بخشی سیاسی تأکید نموده است، اما هویت سیاسی شهروند در جامعه موعود مارکسیستی با پذیرش آموزه عقلانیت روشنگری (یتمن، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۳)، و در نهایت با رفع محدودیت از آزادی فرد (بلوم، ۱۳۷)، بر فردگرایی اومانستی مدرن استوار است و هیچ، امر فراگیر و مقدم بر فرد مطرح نیست.

لیبرالیسم برخلاف نگرش‌های مارکسیستی با نظریه پرداز خاصی شکل نگرفته است و به تعداد نظریه پردازان آن می‌توان تعریف متفاوتی ارائه کرد. اما ویژگی‌های اصلی لیبرالیسم را در قرائت‌های مختلف آن می‌توان در شاخصه‌هایی چون فردگرایی، برابرخواهی و نگرش جهان شمول یافت (بهشتی، ۱۳۸۰: ۱۸۰). در این چارچوب از تمامی افراد دعوت می‌شود تا درباره عرصه تنظیم زندگی عمومی به مثابه کسانی که از توان واقعی و بالفعل برای مشارکت در همه وجوه اجتماعی

برخوردارند، شرکت نمایند (یتمن، ۱۳۸۱: ۱۶۰).

در نگرش‌های اخیر لیبرالیستی نیز استقلال فرد و محوریت او اساس است. دیدگاه جان راولز در این زمینه حایز اهمیت است. آموزه نوکانتی راولز با این فرض آغاز می‌شود که، انسان‌ها می‌توانند در ورای پرده جهل و فارغ از منافع و جایگاه خویش در عرصه اجتماعی اصول عدالت را تشخیص داده و آن را مبنای زندگی خویش قرار دهند. در اینجا فرد است که مستقل از ویژگی‌های اجتماعی، آموزه‌های فراگیر موجود در جامعه و هویت جمعی خویش تصمیم می‌گیرد. تصمیم فرد در عرصه عمومی از نظر راولز عقلایی است. تمییز او بین مفاهیم عقلانی (reasonable) و عقلایی (rational) حاکی از تعلق تصمیمات عمومی به عرصه عقلایی است در حالی که عقلانی بودن به عرصه فردی تعلق دارد که مبتنی بر یکی از آموزه‌های فراگیر موجود در جامعه است (Rawls, 1993:135): (بهشتی، ۱۳۸۰: ۲۰۸). از این رو است که راولز بین بعد هویت سیاسی شهروند که در عرصه عمومی عمل می‌کند و بعد هویت فردی وی تمایز می‌گذارد. راولز می‌خواهد تصمیمات در ورای پرده جهل بر اساس نگرش عملی به عدالت به مثابه یک هدف عقلایی باشد. یعنی به گونه‌ای باشد، که فرهنگ مشترک جامعه، فارغ از تک تک دیدگاه‌های فراگیر موجود در جامعه، آن را بپذیرد.

البته راولز از نوعی واقعیت تعددگرایی^۵ نیز سخن می‌گوید که طبق آن هیچ آموزه دینی، اخلاقی و فلسفی یا اخلاقی وجود ندارد که مورد پذیرش تمامی شهروندان باشد (ibid,304). با حفظ فردگرایی و هویت فردی از پیش تعیین شده، لیبرالیسم سیاسی از شهروندان خود می‌خواهد به گونه‌ای رفتار کنند تا ضمن احترام به تمایزهای آنها، بر اساس اصل وظیفه‌گرایانه یا ضدکمال‌گرایی^۶ صرفاً به وظیفه خویش در باب زندگی سیاسی عمل کنند. چنین اصلی در راولز به اجماع هم‌پوش^۷ معروف است که طبق آن راولز از شهروندان می‌خواهد تا در عرصه سیاسی در صورتی که تضادی بین دیدگاه سیاسی آنها و دیدگاه فراگیر فردی آنها رخ دهد، آنها به نفع دیدگاه سیاسی خویش در دیدگاه فراگیرشان تجدید نظر کنند (ibid,147).

هر چند نگرش‌های مدرن حاکی از طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها و مکاتب سیاسی بوده و درباره چگونگی نقش شهروندی و هویت سیاسی دیدگاه‌های مختلف و گاه متعارضی دارند، اما در نگاهی گسترده می‌توان ویژگی کلان نگرش‌های مدرن را استوار بودن آنها بر فردگرایی و تلقی از انسان به مثابه یک سوژه فعال و عقلانی در عرصه سیاسی دانست. چنین ویژگی‌هایی در نگرش‌های منتقد مدرنیته به چالش کشیده می‌شوند.

۳- هویت سیاسی در دیدگاه‌های منتقد مدرنیسم

استوارت هال، شش گسست اساسی، یا چرخش نظری را از نظریه مدرن هویت، شناسایی نموده است. اولین گسست، در گسستی مارکسیستی از هرگونه مفهوم کارگزاری فردی و اهمیت بخشیدن به بستر و ساختار کنش، شکل می‌گیرد. دومین گسست ریشه در این نظریه فروید دارد که هویت‌ها بر پایه فرآیندهای حوزه ناخودآگاه شکل می‌گیرند. سومین گسست را در قالب زبان‌شناسی ساختاری سوسور می‌باشد. گسست چهارم و پنجم را در اندیشه فوکو و تحلیل‌های گفتمانی و نگرش‌های فمینیستی جست و جو می‌کند (هال، ۱۳۸۳؛ تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۳۵). سرانجام شناسایی گسست‌های هویت از سوی هال، به نظریه‌های سیاسی پسا ساختارگرا و پسامدرن منتهی می‌شود. سوژه فعال انسانی با چنین نگرشی به تدریج در محاق رفته و اهمیت خود را به سود ساختارهای سیال اجتماعی از دست می‌دهد. اما باید توجه داشت تمامی نظریه‌های سیاسی غربی تسلیم نظریه‌های پسامدرن و پسا ساختارگرا نشده‌اند. در غرب نظریه‌های منتقد مدرنیته غربی همچون سنت‌گرایی و جامعه‌گرایی هنوز فعال هستند. برخلاف آنچه که گاهی تصور شده است، تنها راه پیش روی جوامع چند فرهنگی در مواجهه با تحولات مدرنیسم، ضدجوهرگرایی و ضدمنابگرایی نهفته در نظریه‌های معروف به پسامدرن نیست و گذار از مدرنیسم لزوماً به تسلیم به پسامدرنیسم نمی‌انجامد (بهشتی، ۱۳۸۰).

۳-۱- هویت سیاسی از دیدگاه سنت‌گرایان

مهم‌ترین نظریه‌پردازان این نحله فکری عبارتند: از کومارا سوامی، فریتویف شوان، رنه گنون و سید حسین نصر. دغدغه اصلی آنها در رویکردی انتقادی، نقد انسان‌گرایی افراطی نهفته در مدرنیسم غربی، و بازگرداندن انسان به آغوش عالم قدسی است. ارائه دیدگاه مبسوط آنان در باب هویت سیاسی مشکل است و تنها می‌توان به استنتاج لوازم دیدگاه‌های فلسفی آنان پرداخت. در معدود تصریحات دو اندیشمند برجسته سنت‌گرا رنه گنون و سید حسین نصر دیدگاه‌های ایجابی آنها را مطرح ساخته‌اند. سنت از دیدگاه این گروه نه لزوماً یک امر تاریخی، بلکه به معنای پیوند با منشأ جهان هستی و امر قدسی است. سنت مجموعه اصولی است که از عالم بالا فرود آمده‌اند و در اصل عبارتند از، یک نوع تجلی خاص ذات الهی، همراه با اطلاق و به کارگیری این اصول در مقاطع زمانی مختلف و در شرایط متفاوت برای یک جماعت بشری خاص (نصر، ۱۳۸۳: ۱۱۶ و ۱۳۸۱: ۱۵۵).

نصر ریشه بحران انسان متجدد را بریدن از اصل و ریشه خود می‌داند. از نظر وی مهم‌ترین مانع انسان متجدد غربی در فهم تعالیم شرقی و در واقع بخش عظیمی از سنت خود غرب آن است که می‌خواهد انسان سنتی را در پرتو انسان دو ساحتی متجدد و محروم از ساحت متعالی مورد

مطالعه قرار دهد. (نصر، ۱۳۸۳: ۷۹). انتقاد سنت‌گرایی بر هویت انسان مدرن آن است که ظاهر و نیازهای متغیر او محور قرار گرفته‌اند و بدین‌سان گوش انسان مدرن ندای باطن را نمی‌شنود. اینجاست که پیام سنت برای انسان مدرن معنا می‌یابد (همان: ۱۲۱).

رنه گنون نیز در کتابی با عنوان «بحران دنیای متجدد» به بررسی ماهیت بحران دنیای مدرن پرداخته و برخی از ابعاد سیاسی آن را نیز تشریح نموده است. مهمترین دیدگاه‌های سیاسی گنون را می‌توان در دو فصل پنجم و ششم کتاب یافت. او ریشه دنیای متجدد را در فردیت پرستی و اصالت فرد جستجو می‌کند که عملاً در عصر رنسانس و در سده چهاردهم میلادی رخ داده است. رنسانس و اصلاح دینی عملاً فردگرایی را به اوج رسانیدند. مقصود گنون از فردگرایی نفی هرگونه اصل‌عالیه و برتر از فردیت و در نتیجه محدود کردن تمدن در جمیع شئون به یگانه عواملی است که جنبه انسانی صرف دارند (گنون، ۱۳۷۸: ۸۲). لوازم فردیت پرستی اومانیسم غربی عبارت است از، محدود ساختن عقل بشری به عقل استدلالی، اصالت طبیعت و نفی ماوراء الطبیعه، تمرکز بر واقعیت و کنار گذاردن حقیقت و گسستن از سنن معنوی. اما لازمه سیاسی مهم آن نفی هرگونه اقتدار برتر از فرد است (همان: ۹۱).

بارزترین انتقاد سیاسی گنون از دنیای متجدد به غلبه دموکراسی بر می‌گردد که بر همان اصل اومانیسم یا به تعبیر وی فردیت پرستی استوار شده است. در تفکر گنون جهان بر وحدت استوار است و معیار نه واقعیت بلکه حقیقت است. بدین جهت دموکراسی قابل قبول نیست چون (عالی‌تر نمی‌تواند از پست‌تر ناشی گردد، زیرا «بیشتر» نمی‌تواند از دل «کمتر» بدر آید) (همان: ۱۱۲).

بنابراین حکومت دموکراسی یا مردم بر مردم نیز «مظهر عدم امکان و محال بودن حقیقی است و امری است که حتی نمی‌تواند چه در دوران ما و چه در هر دورانی دیگر، وجود واقعی داشته باشد» (همان: ۱۱۳-۱۱۴). از این دیدگاه فیلسوفان متجدد حتی خواسته‌اند خواست اکثریت را معیار حقیقت درآورند و در طراز امور معنوی وارد کنند. نتیجه بحث گنون در نفی فردیت پرستی دنیای متجدد روی آوردن به دیدگاه ذوات برگزیده و شریف است (همان: ۱۲۱). هر چند نتیجه بحث گنون می‌تواند بر اساس نگرش امروزی به استبداد اقلیت بیانجامد. او معیاری را برای برگزیدگان راستین مطرح می‌نماید. به نظر وی نقش رهبری کننده ذوات برگزیده راستین اساساً با «دموکراسی» سازگار نیست، برگزیدگان راستین تنها از نظر روحی و فکری می‌توانند برگزیده به شمار آیند (همان).

نظریه ذوات برتر موجب مخالفت گنون با اصل مساوات و برابری افراد در دنیای متجدد شده است. از این نظر هویت افراد در تمایز آنها در راستای شاخص‌های معنوی و میزان انطباق آنها با آن قابل تعریف

است. نتیجه نفی مساوات در نظریه سنت‌گرایی به مخالفت با آزادی مدرن انجامیده است. از این رو هویت سیاسی فرد نه مبتنی بر مساوات و آزادی بلکه بر معنویت و میزان کمال وی استوار می‌شود. سید حسین نصر به مفهوم مدرن آزادی در مدرنیته غربی اشاره می‌کند که بر مفهوم ثنویت دکارتی-کانتی استوار بوده و برخی از مسلمانان متجدد با برابر قرار دادن واژه «حریه» آن را در تفکرات خویش مطرح ساخته‌اند. از نظر سید حسین نصر مسلمانان متجدد دچار یک تضاد و تعارض درونی هستند. آنها به سنتی تعلق دارند که «حریت» با چنین مفهومی اعتباری ندارد. چنین مفهومی ریشه در غرب مدرن دارد. آزادی غربی از مفهوم مابعد رنسانس از آزادی فردی مأخوذ است که در نهایت به معنای محبوس شدن در حدود تنگ طبیعت فردی شخص است. از این دیدگاه آزادی از خداوند هیچ معنایی در سنت اسلامی ندارد (نصر، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۲).

دیدگاه‌های سیاسی سنت‌گرایان چندان بسط نیافته است. بدین جهت سؤالات بسیاری بی‌پاسخ می‌ماند و تنها می‌توان بعد انتقادی آنها را از مدرنیسم غربی مورد توجه قرار داد. هویت سیاسی مورد نظر سنت‌گرایان نیز بدین‌سان، در برابر هویت سیاسی مدرن قرار می‌گیرد، هر چند در حدود و ویژگی‌های اختصاصی آن بحث و گفتگو هنوز باقی است.

۳-۲- هویت سیاسی از دیدگاه جامعه‌گرایان

جامعه‌گرایان نیز دیدگاه‌های خود را در نقد تجدد گرایی غربی مطرح ساخته‌اند. مناظره و گفتگوی اصلی آنان با لیبرالها بوده است و از منظری آنها نیرومندترین نقاد تجدد گرایی و لیبرالیسم به طور خاص دانسته شده‌اند (بهشتی، ۱۳۸۰: ۵۰). تأکید اساسی جماعت‌گرایان بر ارزش جامعه در مقابل فرد است. نخستین نظریه‌پردازانی که معمولاً جماعت‌گرا دانسته می‌شوند، عبارتند از: مایکل ساندل، السدیر مک‌اینتایر، چارلز تیلور و مایکل والزر. عنوان جامعه‌گرایی عمدتاً از سوی دیگران و به ویژه منتقدان آنها بر ایشان اطلاق شده است و آنها خود از اطلاق نام جماعت‌گرا بر خود پرهیز دارند و خود واژه (جمهوری‌خواه مدنی) را ترجیح می‌دهند (Moon, 1998: 551-52).

پیشگامان جامعه‌گرایی را می‌توان هواداران سنت جمهوری‌خواهی مدنی و منتقدان محافظه‌کار جامعه ابزاری مدرن دانست. مهمترین انتقاد جامعه‌گرایان بر مفهوم لیبرالی «هویت» آن است که این مفهوم به اشخاص به عنوان افرادی خردورز می‌نگرد که بدون توجه به پیوندهای جامعه‌ای که در آن عضویت دارند به انتخاب راه زندگی خود می‌پردازند، و بدین سبب در برگیرنده فهم واقعی ما از خودمان نیست (بهشتی، ۱۳۸۰: ۳۴). بدین‌سان دغدغه اصلی جامعه‌گرایان را در ارتباط با مسأله هویت سیاسی می‌بایست در مفاهیم موقعیت‌مند^۸ بودن هویت‌ها و فضیلت‌گرایی و خیر اخلاقی جستجو کرد.

الف) موقعیت‌مندی هویت‌ها

در مباحث نظریه‌پردازان مختلف جامعه‌گرا می‌توان چهار نوع هویت یا تلقی از «خود» را شناسایی کرد: هویت «خود از پیش فردیت‌یافته»^۹ یا «غیرمقید»^{۱۰}؛ هویت مبتنی بر «خود عاطفه‌گرا»^{۱۱}؛ هویت مبتنی بر «خود روایی»^{۱۲}؛ و هویت مبتنی بر «خود تفسیری»^{۱۳} (براتعلی پور، ۱۳۸۴). دو گونه نخست هویت، تلقی‌هایی است که طبق گزارش مایکل ساندل و مک‌این‌تایر نگرش‌های مدرن لیبرالی از «خود» انسانی دارند. در مقابل جامعه‌گرایانی چون مک‌این‌تایر و تیلور سعی دارند با نقد دو نگرش نخست لیبرالی، دو نگرش اخیر به هویت را ارائه نمایند. «خود از پیش فردیت‌یافته» همانند «خود عاطفی» مبتنی بر نگرش ذات‌گرایانه به انسان در فردگرایی لیبرالی است. از دیدگاه ساندل، تصویر لیبرالیست‌هایی چون راولز از فرد و جامعه مستلزم آن است که هویت افراد مستقل از جامعه مطرح شود. این امر آشکارا تقدم، تکثر و تمایز افراد را بر بعد اجتماعی آنان نشان می‌دهد (Sandel, 1982:50-53).

مک‌این‌تایر در نقد نگرش تجددگرایی غربی به انسان، بر هویت مبتنی بر خود عاطفه‌گرایانه عصر روشنگری تمرکز می‌کند. او که در یک بستر جامعه‌گرایی آگوستینی-تومیستی ایده‌های خود را مطرح کرده است (بهشتی، ۱۳۸۰: ۵۴)، معتقد است «خود عاطفه‌گرا» در دوران روشنگری، توأم با ناکامی اندیشمندان آن در ارائه توجیهی عقلانی از اخلاق پدید آمد. آنان تلاش می‌کردند تا احکام اخلاقی را بدون ارجاع به ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی و فرهنگی آن توجیه نمایند. او چنین مبنایی را در فلسفه اخلاق مکتب عاطفه‌گرایی می‌نامد. فرهنگ عاطفه‌گرایی محصول شکست فرهنگ طرح روشنگری در حل مشکلات عملی و فلسفی‌اش بوده است (MacIntyer, 1981:50). مک‌این‌تایر معتقد است در دنیای متجدد نگرش‌های اخلاقی چیزی جز ابراز احساسات شخصی و نگرش‌های کاملاً دل‌به‌خواهانه نیست. فرهنگ مدرن فرهنگی عاطفه‌گرا است. در حالی که در گذشته ملاک‌های غیرشخصی، میان افراد، انتخاب‌های آنان و غایات و اهداف زندگی فردی و جمعی پیوند برقرار می‌کرد (ibid:23,31-32).

سومین گونه هویت در مباحث جامعه‌گرایان هویت «خود روایی»^{۱۴} است. «خود روایی» در مباحث مک‌این‌تایر مطرح شده است. او پس از مردود شمردن خود انتزاعی، یک‌سونگر و عاطفه‌گرای عصر متجدد، در تلاش است تا مفهوم «خود روایی» را به مثابه یک بدیل مناسب مطرح نماید. خود روایی دارای هویتی مقید و محدود^{۱۵} است. مک‌این‌تایر در طرح خود روایی ابتدا بر مفهوم غایت انسان تاکید می‌ورزد. سپس داوری‌های اخلاقی را به مثابه اموری واقعی تلقی می‌نماید. آنگاه «خود مقید و محدود» به شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی را مطرح می‌سازد. به نظر او، درک صحیح از مزیت اخلاق یونان باستان و عامل ناهماهنگی در فلسفه‌های اخلاقی دوران

مدرن با شناسایی این سه عنصر امکان‌پذیر است (Mulhall & Swift, 1996:80).

چارلز تیلور از جمله دیگر محققان جامعه‌گراست که با ارائه مفهوم جدیدی از هویت انسانی با عنوان «خود تفسیری»^{۱۶} به نقد هویت انسان متجدد پرداخته است. خود تفسیری حاکی از تأکید او بر خصلت موقعیت‌مندی هویت‌هاست. در واقع شناخت خویش‌منوط به شناخت و تفسیر فرد از جایگاه خویش است. بدین‌سان او بحث از هویت و پاسخ به پرسش کیستی فرد را با تبیین دو مرحله از زندگی فردی مطرح می‌کند: نخست، جایگاه و موقعیت فرد و دوم، مسیر حرکت فرد. به نظر تیلور، پاسخ به این پرسش که «من که هستم؟» در گروی آن است که بدانم «جایگاه من کجاست؟» (Taylor, 1989:27). از سوی دیگر، تعیین موقعیت مستلزم جهت‌یابی مسیر حرکت نیز می‌باشد. مسأله تنها این نیست که در کجا قرار داریم؛ بلکه افزون بر آن، لازم است بدانیم که به کدام سمت و سو در حال حرکت هستیم؛ زیرا زندگی ما جهت و حرکت دارد (ibid: 51-52).

ب) مفهوم فضیلت و خیر اخلاقی

دومین مفهوم کلیدی برای هویت در مباحث جامعه‌گرایان مفهوم فضیلت و خیر اخلاقی است. هویت مبتنی بر «خود روایی» و «خود تفسیری» اساساً معطوف به فضیلت و خیر اخلاقی است و از این رو هویت سیاسی افراد در چنین نگرشی معطوف به دست یافتن به خیر و فضیلت اخلاقی است. دنیای متجدد با تصرف^{۱۷} در مفهوم «virtue» یا فضیلت کلاسیک به تدریج آزادی فردی را محور قرار داد (بلوم، ۱۳۷۳؛ تولی، ۱۳۸۴). اما جامعه‌گرایان با رویکردی مجدد به سنت کلاسیک در صدد احیای مفاهیم خیر و فضیلت اخلاقی در عرصه سیاسی هستند و بدین‌سان در تعریف هویت انسانی نیز چنین مفاهیمی را به کار می‌برند. مک اینتایر و چارلز تیلور این مفاهیم را به صورت برجسته‌تری در مباحث خود مطرح ساخته و آن را با بحث هویت پیوند زده‌اند. مک اینتایر فضیلت را چنین تعریف می‌کند: «فضیلت کیفیت انسانی مکتسبی است که داشتن و به کارگیری آن ما را قادر می‌سازد به آن دسته از خیرها که در درون کردارها هستند، دست یابیم و فقدان آن ما را به طور مؤثر از دستیابی به چنین خیرهایی محروم می‌سازد» (ibid:191).

شناسایی چنین مفهومی از فضیلت و خیر در یک بستر اجتماعی صورت می‌پذیرد که سنت یک جامعه بر آن بنا شده است. سنت در اینجا نه به معنای سنت تاریخی همانند دیدگاه محافظه‌کاران بلکه از جهت غیر تاریخی بودن مشابه مفهوم سنت در نزد سنت‌گرایان است. اما با این تفاوت که سنت دیگر همانند دیدگاه سنت‌گرایان امری ازلی و ابدی نبوده و شاهد تعدد و تکرر سنت‌ها هستیم (ibid:222). سنت‌ها از دیدگاه مک اینتایر غیرقابل قیاس هستند. از این جهت او با جهان شمول‌گرایی تجدد

به مخالفت برمی‌خیزد. البته او جهان شمول گرایی را به صورت مطلق رد نمی‌کند و در نتیجه از نسبیت گرایی فاصله می‌گیرد «آنچه او بدان باور دارد این است که با توسل به چنین جهان شمولی نمی‌توانیم به اندازه کافی در بنای آن مبنایی که به دنبال آن هستیم، پیش رویم» (بهشتی، ۱۳۸۰: ۸۷). ویژگی مشترک سنت‌های مختلف در بحث مک اینتایر شمول بر ماهیت خیر است. در کل چنانکه مباحث جامعه‌گرایان نشان می‌دهد مفهوم هویت تمیزه شده فردگرایانه در لیبرال دموکراسی و تقریرهای مختلف آن به ویژه دیدگاه جان راولز هدف اساسی نقدهای جامعه‌گرایان را در باب هویت سیاسی تشکیل می‌دهد. آنها برای این کار ابتدا نشان دادند که هویت‌ها همواره موقعیت‌مند است و در نتیجه ارائه یک نظریه جهان شمول به شیوه لیبرالیسم در باب انسان امکان پذیر نیست؛ دوم آنکه در تنظیم چگونگی روابط اجتماعی مفاهیم خیر و فضیلت مفاهیمی اساسی هستند که عملاً لیبرال دموکراسی با فردی کردن نگاه به انسان و جامعه آنها را نادیده گرفته است. بدین‌سان تمرکز بر ویژگی‌ها و خصلت‌های اجتماعی تعیین‌کننده هویت انسانی در عرصه زندگی سیاسی در مباحث جامعه‌گرایان نیز بخوبی مشاهده می‌شود، خصلتی که این نگرش را در برابر نگرش تجددگرایانه لیبرالی قرار می‌دهد. از این رو مسأله هویت سیاسی و شهروندی نیز در مباحث جامعه‌گرایان مبتنی بر دو اصل اساسی پیوند هویت سیاسی با بستر اجتماعی و ماهیت خیر در جامعه می‌باشد که به دلیل غیر قابل قیاس بودن ویژگی‌های جوامع هویت‌های سیاسی شکل گرفته در آنها نیز متفاوت خواهد بود.

۳-۳- هویت سیاسی از دیدگاه پسامدرن‌ها

هویت در کانون مباحث پسامدرن‌ها قرار دارد. چنانکه استوارت هال بخوبی اظهار داشته است، یکی از گسست‌های اساسی بحث از هویت در سده اخیر در مباحث فوکو و دیدگاه‌های گفتگمانی لاکلا و موفه صورت گرفته است. اگر از منظر سولومون تاریخ فلسفه مدرن اروپایی را دنبال کنیم در مباحث پسامدرن‌ها شاهد افول بنیادی «خود» هستیم و آموزه انسان محوری عصر مدرن به همراه آموزه‌های مهمی چون عقلانیت خود بنیاد روشنگری زیر سؤال می‌روند. به تعبیر سولومون، پسامدرنیسم به رد نظام‌وار اساسی‌ترین مقدمات فلسفه اروپایی جدید تبدیل شد: گرامیداشت «خود» و فاعلیت ذهن و درک تازه از تاریخ و بیش از همه اعتماد تاکنون رهنمود دهنده فلسفی به توانائی‌مان در شناختن جهان چنانکه جهان واقعاً هست. این واکنش در یک عبارت، رد کلی دعوی استعلایی بود (سولومون، ۱۳۷۹: ۲۴۴).

هر چند بحث هویت در تمامی نگرش‌های پسامدرن قابل پیگیری است، اما مهمترین مباحث پسامدرن را در باب هویت می‌توان به ویژه در آراء میشل فوکو، ارنست لاکلا و شانتال موفه یافت. البته دیدگاه‌های اندیشمندان پسامدرن دیگری چون لیوتار، دریدا، واتیمو، هاروی و رورتی در باب

هویت نیز حایز اهمیت است. در کل، این دیدگاه‌ها با نقد کلان مبانی مدرنیته غربی با برجسته ساختن محدودیت‌های آن زمینه‌ساز نگرش‌های جدیدی متفاوت از برخی از اصول مدرنیته غربی به جهان هستی، انسان و زندگی سیاسی اجتماعی او شدند. اساس این دیدگاه‌ها را می‌توان رویکردی پسا ساختارگرا به انسان و جامعه دانست.

پسا ساختارگرایی آن گونه که به ویژه در بحث شالوده شکنی دریدا مطرح شده است، در رویکردهای پسا مدرن به هویت حایز اهمیت است. از این منظر پسا ساختارگرایی به نقد نگرش بسته به نظام‌های تعیین کننده زبانی معطوف است. شالوده شکنی بدین‌سان با امتناع از پذیرش ایده ساختار به عنوان موجودیتی مفروض و یا عینی در متن، وجهی «پسا ساختارگرا» می‌یابد (نوریس، ۱۳۸۰: ۸). از دیدگاه دریدا «ساختارگرایی همواره در جست و جوی شکل یا کارکردی سازمان یافته براساس یک منطق درونی است که عناصر در قالب آن، فقط در وحدت همبستگی یا تقابل خویش معنا می‌یابند» (Derrida, 1978:157؛ به نقل از: نوریس، همان: ۷۵). اما نقد اساسی دریدا به چنین نگرشی در یک رهیافت هوسرلی از رابطه رسوب شدن و فعال شدن مجدد در دانش، آن است که ما همواره با «گشایشی» مواجه هستیم که طرح ساختارگرا را ناکام گذاشته و عقیم می‌سازد (همان: ۸۰). مهمترین تأثیر پسا ساختارگرایی در نگرش‌های پسا مدرن به هویت آن است که از این منظر هویت‌ها محصول شرایط اجتماعی هستند که خود در معرض دگرگونی قرار دارند.

میشل فوکو نیز با الهام از اندیشمندانی چون نیچه و هایدگر با نقد دانش مدرن و از منظری پسا ساختارگرایانه دیدگاه‌های خود را مطرح کرده است. مهمترین دیدگاه او را در باب هویت در پژوهش وی در باب شیوه «تبدیل شدن به سوژه» و یا در واقع چگونه ابژه شدن انسان می‌توان یافت. او معتقد است (فوکو، ۱۳۷۴: ۱۹۴-۱۹۵). در چنین رابطه سوژگی-ابژگی است که از نظر فوکو هویت‌ها شکل می‌یابند. این رابطه که تحت تأثیر روابط کلی قدرت در جامعه است در نمودهای مختلفی همچون جنسیت و جنون نمود می‌یابد. از این رو دغدغه فوکو کشف مکانیسم‌های تبدیل سوژه به ابژه است. او برای بیان چنین مفهومی و نقش قدرت از واژه حکومت‌داری یا حکومتیت^{۱۸} استفاده می‌کند. او در گفتاری با عنوان «تکنولوژی خویشتن» اظهار داشت که حکومتیت به معنای «تماس میان تکنولوژی‌های سلطه بر دیگران و سلطه بر خویشتن است». حکومتیت در بحث فوکو با «زایش زیست سیاست» نیز پیوند خورده است (احمدی، ۱۳۷۷: ۷۰).

تحلیل‌های گفتمانی نگرش تجدد گرایانه سوژه محور و ذات گرا به هویت را نمی‌پذیرند. از این دیدگاه هویت‌ها در بستر اجتماعی گفتمان‌ها ساخته می‌شوند. هویت‌ها محصول شرایط نزاع و غیریت سازی اجتماعی تلقی می‌شوند و هر گفتمانی برای افرادی که بدان تعلق دارند، هویت سازی

می‌کند. انسان آزاد، خودمختار و صاحب ارادهٔ عصر روشنگری با نقدهای مختلفی که از سده‌های نوزدهم و بیستم از سوی اندیشمندان چون فروید، نیچه، مارکس، سوسور، ویتگنشتاین و دیگران مطرح شد، به تدریج محو گردید. چنین فرایند پس از مارکس از سوی اندیشمندان بعدی مارکسیست تداوم یافت. آنتونی و گرامشی با افزودن مفهوم هژمونی بعد جدیدی به تأثیرات قدرت طبقهٔ حاکم بر طبقات دیگر به واسطهٔ تولید اجماع و همدلی افزود. از نظر گرامشی « تمامی خرده ساختارهای زندگی روزمره مکان و محل استمرار قدرت‌اند» (خالقی، ۱۳۸۲، ۲۳۷). بدین ترتیب، شبکه‌های قدرت تا اعماق جان و روح سوژه نفوذ کرده و او را تحت سیطره خود قرار می‌دهند. متفکران پسااستخراجی بعدی جنبه‌های اجتماعی و حتی فردی سوژه را نیز بر ساختهٔ تأثیرات ایدئولوژیک و روابط قدرت دانستند. هویت در نگرش گفتمانی همواره رابطه‌ای است. هویت افراد در فرایند تشکیل «زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت» که در آن‌ها نشانه‌ها مرتب شده و در تقابل با زنجیره‌های دیگر قرار می‌گیرند، به طور «رابطه‌ای» و «موقت» شکل می‌گیرد و همانند گفتمان‌ها تغییر پذیر هستند. در اینجا سوژه، «خرده‌شده» و «بی‌مرکز»^{۱۹} و همواره در معرض «بیش تعیین شدگی» است. چنین تصویری حاکی از شکل‌گیری هویت فردی است. اما در نظریهٔ گفتمان لاکلا و موفه هویت جمعی^{۲۰} و شکل‌گیری گروه و هویت فردی تحت اصول مشترکی قرار دارند و مرز میان هویت فردی و جمعی کدر و مبهم است. افراد در حالت عادی بیش تعیین شده هستند و به صورت‌های متکثری بازنمایی می‌شوند. تشکیل گروه را باید نوعی محدودسازی احتمالات مختلف دانست. از این جهت شکل‌گیری هویت جمعی فرآیندی است که به واسطهٔ آن بعضی از احتمالات هویت‌یابی، برجسته شده و احتمالات دیگر نادیده گرفته می‌شوند و افراد به صورت گروه تشکیل پیدا می‌کنند (rgensen & Philips, 2002:44).

لاکلا و موفه در نظریه گفتمانی خود با تحلیل چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها در درون گفتمان‌ها، هویت سیاسی را نیز مورد توجه قرار داده‌اند. از نظر آنان هویت‌ها همواره در فرایند سیاسی و روابط قدرت در جامعه شکل می‌گیرند. آنان با طرح چنین دیدگاهی در باب شکل‌گیری هویت‌ها طرح جدیدی برای سیاست چپ مطرح کرده و از آغاز سیاست پسامارکسیستی سخن گفته‌اند (Laclau & Mouffe, 2001). طرح جدید آنان به عنوان بدیلی برای نگرش‌های کلاسیک مارکسیستی و لیبرالی، نظریه دموکراسی رادیکال است. شانتال موفه استدلال می‌کند که هویت سیاسی مطلوب در رادیکال دموکراسی مستلزم ایجاد شهروندان دموکراتیک رادیکال است که مبتنی بر فهم خاصی از تکثرگرایی بوده و نقش بنیادین قدرت و تخصیص را مد نظر قرار می‌دهد. در چنین نظامی هویت سیاسی مطلوب، هویت شهروندی است که به اصول دموکراسی تکثرگرای مدرن پایبند است، البته نه به شیوه لیبرالیستی که صرفاً پذیرای منفعل حقوق بوده و از حمایت قانون برخوردار است. بلکه شهروندی

است که در بسیاری از جماعات حضور داشته و مفاهیم مختلفی از خیر دارد، اما با این حال تابع قواعد رفتاری آمرانه خاصی است. این قواعد نه برای نیل به هدفی مشترک بلکه بر اساس شرایطی است که افراد می‌بایست در پیگیری اهداف خاص خویش بدان پایبند باشند (Mouffe, 1995:36).

او برای توضیح چنین قواعدی به مفهوم انجمن مدنی مایک اوکشات تمسک می‌کند که بر اساس آن مبنای زندگی مدنی نه خیر مشترک بلکه پیوندهای مشترک^{۲۱} است. اوکشات چنین وضعیتی را در کتاب «در باب رفتار بشری» به *respublica* می‌خواند. طبق این دیدگاه آنچه برای تعلق به جامعه سیاسی لازم است، پذیرش زبان خاص تعامل مدنی یا *respublica* است. شناسایی با چنین قواعدی هویت سیاسی مشترکی را میان اشخاص ایجاد می‌کند که در غیر آن، افراد در شکل‌ها و جماعات بسیار مختلفی وارد می‌شدند (ibid.: 37).

موفه مفهوم مدرن برابری و آزادی برای همه را با دیدگاه اوکشات ترکیب می‌کند. معامله برابر و آزاد با دیگران به شیوه‌های مختلفی قابل تفسیر است که در دموکراسی رادیکال بر روابط اجتماعی مختلفی تأکید می‌شود که می‌بایست در آن با روابط سلطه آمیز مقابله شود. بدین‌سان شهروندی به مثابه یک هویت سیاسی نمی‌تواند بی طرفانه باشد. بلکه طبق تفسیرهای رقیب از رسپابلیکا گونه‌های مختلفی خواهد داشت، تفاسیری که مبین هویت و گونه مفصل بندی است که میان موقعیت‌های مختلف سوژگی کنش‌گران وجود دارد. این مفهومی از هویت سیاسی است که از طریق شناسایی مشترک با تفسیر دموکراسی رادیکال از اصول آزادی و برابری در صدد ایجاد «ما» بر اساس زنجیره مشترک هم‌ارزی و تفاوت می‌باشد. چنین تفسیری از شهروندی به وضوح متمایز از شهروندی لیبرال و جماعت‌گرایان است. چنین هویتی برخلاف نگرش لیبرالیسم، یک هویت در میان هویت‌ها نیست و نه هویت مسلطی است که همانند نگرش جامعه‌گرایان و جمهوری خواهان مدنی، دیگر هویت‌ها را نادیده می‌گیرد. از این رو تکثرگرایی به شیوه خاصی در بحث موفه مطرح است.

چنین تکثرگرایی تنها در بستر دموکراسی مدرن که بر اصول سیاسی آزادی و برابری برای همگان تأکید می‌کند، تحقق می‌یابد. اصول دیگر مدرنیته نیز در اینجا پذیرفته می‌شود همانند: تفکیک امر خصوصی از امر عمومی؛ تفکیک کلیسا و دولت تفکیک حقوق مدنی از حقوق دینی. از این رو موفه سعی می‌کند توضیح دهد چگونه می‌توان رابطه قدرت و امر سیاسی را با دموکراسی پیوند داد. موفه برای توضیح چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها از مفهوم امر سیاسی را از کارل اشمیت به عاریت می‌گیرد. اشمیت عرصه سیاسی را جدال دائمی میان دوست / دشمن می‌داند. کسانی که معتقدند تنها قید تکثرگرایی دموکراسی مدرن توافق در فرایندهاست، توجه نمی‌کنند که نمی‌توان قواعد فرایندی را بدون ارجاع به ملاحظات ارزشی و فرایند تخاصم اجتماعی ارائه نمود.

در دموکراسی تکثرگرایی لیبرال، از دیدگاه اشمیت، دو اصل همواره با یکدیگر تعارض دارند. در حالی که دموکراسی منطق هویت و هم ارزی است، تحقق کامل آن مستلزم ناممکن شدن منطق تکثرگرایی است که مانعی بر راه نظام شناسایی کلان است. راه حل موفه با در نظر گرفتن روابط قدرت تأکید بر تثبیت نسبی هویت‌هاست. از این رو روابط قدرت همواره سبب می‌شوند دموکراسی همواره در مرحله شدن یا «بینابین»^{۲۲} بوده و در نتیجه، به تعبیر دریدا همواره در حال «آمدن»^{۲۳} باشد که نه تنها بر ظرفیت‌هایی که هنوز محقق نشده است تأکید می‌کند، بلکه بر عدم امکان رادیکال دستیابی به مرحله آخر نیز دلالت دارد. بدین‌سان تکثرگرایی چیزی نیست که ما آن را، همانند راولز، با اکراه بپذیریم، بلکه یک اصل محوری است که در فرایند تخاصم و نزاع سیاسی وجود دارد. (ibid:44). اما به رغم پذیرش تکثرگرایی، بعد اشتراکی و جماعتی زندگی اجتماعی نیز بر مبنای پیوند مشترک، به تعبیر اوکشات، شکل می‌گیرد که خود مبتنی بر منطق هم ارزی و تشابه است که به صورت موقت و بر اساس روابط قدرت در جامعه در برابر منطق تمایز شکل می‌گیرد.

بدین‌سان هویت سیاسی در نظام رادیکال دموکراسی موفه، هویت شهروند رادیکالی است که بر اساس منطق پیوند اجتماعی تغییرپذیر، و نه خیر مشترک، و بر اساس منطق هم ارزی و تمایز و موقعیت‌های سوژگی به صورت موقت شکل می‌گیرد. چنین نگرشی به هویت سیاسی مستلزم نفی نگرش‌های مدرن به ویژه نگرش لیبرال دموکراسی است، زیرا از این دیدگاه روابط قدرت و تخاصم اجتماعی و به تعبیر دیگر امر سیاسی در آنها لحاظ نمی‌شود.

خاتمه سخن

در نگرشی کلان همانگونه که سولومون بخوبی نشان داده است، می‌توان تاریخ فلسفه معاصر اروپایی و مدرن غرب را داستان فراز و فرود «خود» دانست. در این میان اوج استعلای خود را می‌توان در نظریه‌های لیبرالیستی جستجو نمود که خواست و اراده فرد را محور تنظیم زندگی سیاسی قرار داده و سعی نمودند تا با تأمین حداکثر آزادی فردی، اراده او را در عرصه سیاسی اجتماعی محقق نمایند. هویت سیاسی در چنین نگرشی با هویت سیاسی شهروند اتمیزه شده و خود محور پیوند یافت. دنیای متجدد با محور قرار دادن فرد با نفی دیگر عوامل تعیین کننده و تأثیرگذار بر فرد، اراده فردی را به ضرر عوامل جمعی و از پیش تعیین شده اولویت بخشید و او را همه‌کاره عرصه عمومی قرار داد. در مقابل چنین نگرشی، دیدگاه‌های انتقادی مدرنتیه غربی به تدریج با گسست از نگرش مدرن به فرد، با تأکید بر تعلق انسان به جهان اجتماعی تأثیر عوامل مختلف

سیاسی - اجتماعی را بر انسان مد نظر قرار دادند. اینجا دیگر چهره خود مختار انسانی از بین رفته و به تدریج محدودیت‌های انسانی در بستر جهان هستی برجسته می‌گردند.

هر چند در خود جهان غرب از منظرهای مختلف انتقاداتی به نگرش مدرن هویت انسانی وارد شده است، اما سه مکتب فکری عمده در این زمینه شاخص هستند: سنت‌گرایان، جامعه‌گرایان و پسامدرن‌ها. سه دیدگاه فوق چنانکه گذشت از منظرهای کاملاً متفاوت و گاه متعارضی نقد خود را بر مدرنیته غربی مطرح ساخته‌اند که یافتن وجه اشتراک‌های اینها را بین آنها مشکل می‌سازد. اما از منظر سلبی اشتراک آنها برجسته است. وجه اشتراک سه دیدگاه فوق را می‌توان تأکید بر تأثیرپذیری انسان از شرایط هستی، عرصه اجتماعی و نفی فردگرایی دنیای مدرن دانست. در حالی که سنت‌گرایان با پیوند دادن انسان با عالم سنتی و از منظر جهان شمول، به نقد فردگرایی مدرن می‌پردازند. دو مکتب بعدی با نفی امکان ارائه قرائتی جهان شمول از انسان و حیات اجتماعی وی، بر غیرقابل‌قیاسی بودن زندگی اجتماعی جوامع مختلف تأکید نموده و سعی می‌کنند انسان را با بستر اجتماعی وی پیوند زنند. اما در حالی که جامعه‌گرایان با بازسازی سنت ارسطویی فضیلت‌گرایی به چنین امری مبادرت می‌کنند، پست‌مدرن‌ها با نگرشی پسااخترگرایانه و محوریت بخشیدن به عرصه رقابت و نزاع قدرت ایده‌های خود را مطرح می‌کنند.

نزاع و اختلاف نظر بین دیدگاه‌ها و مکاتب مختلف حاکی از فقدان یک نظام فکری یا گفتمان مسلط در جهان امروز است. مدرنیته غربی با قرائت کلان خود سعی نموده بود تا در چند سده گذشته چنین بستر فکری جهان شمولی را فراهم نماید. اما پیدایش انتقادات درونی از مدرنیته غربی آن را با چالش‌های نظری عمده‌ای مواجه کرده است و عملاً عرصه اختلاف نظر و نزاع فکری را در غرب بسیار فعال ساخته است. نتیجه چنین اختلاف و نزاعی را می‌توان در عرصه هویت و شناسایی نیز مشاهده کرد. فروریختن یک گفتمان مسلط چون مدرنیته غربی، همراه با تحولات تکنولوژیک ارتباطی در عصر جهانی شدن زمینه بحران هویت و پیدایش هویت‌های کدر و غیر شفاف را فراهم کرده است. هر چند در جهان غرب نگرش‌های پسامدرن در شرایط کنونی در حال بسط و گسترش است، اما جریان‌های فکری دیگر نیز هنوز فعال هستند. طبعاً آینده تفکر و اندیشه غرب و چگونگی تفسیر هویت انسانی در عرصه سیاسی نیز به چگونگی تعامل و رویارویی این گفتمان‌ها با یکدیگر بستگی دارد و نمی‌توان در شرایط امروز نتیجه معینی را برای چنین نزاع فکری مشخص ساخت.

- 1- Final vocabulary.
- 2- Barbara Henry.
- 3- Schwarzmantel
- 4- Robert Meister.
- 5- The fact of pluralism.
- 6- Deontological.
- 7- Overlapping consensus.
- 8- Situated
- 9- Antecedently Individuated Self
- 10- Unencumbered Self
- 11- Emotionalistic Self
- 12- Narrative Self
- 13- Interpretative Self
- 14- Narrative Self.
- 15- Encumbered Self.
- 16- Interpretative Self
- 17- manipulation.
- 18- Gouvernamentalite.

اصطلاح حکومتیت تعبیر بابک احمدی (۱۳۷۷: ۷۰) است.

- 19- decentered.
- 20- collective identity.
- 21- Common bond.
- 22- In between.
- 23-To come.

منابع

- ۱- احمدی، بابک، *معمای مدرنیته*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- ۲- باریبه، موریس، *مدرنیته سیاسی*، عبدالوهاب احمدی، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۳.
- ۳- براتعلی پور، مهدی، *شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا*، تهران، مرکز مطالعات ملی، ۱۳۸۴.
- ۴- بروجردی، مهرداد، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، فرزانه، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۵- بلوم، ویلیام، *نظریه‌های نظام سیاسی*، احمد تدین، ج ۱، تهران، آران، ۱۳۷۳.
- ۶- بهشتی حسینی، علی رضا، *بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی*، تهران، انتشارات بقعه، ۱۳۸۰.
- ۷- _____، *تجددگرایی و پساتجددگرایی*، تهران، ۱۳۸۲.
- ۸- تاجیک، محمدرضا، *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- ۹- تولی، جیمز، «روش شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی» غلامرضا بهروزلک، فصلنامه علوم سیاسی، ش بهار، ۱۳۸۴.
- ۱۰- خالقی، احمد، *قدرت، زبان، زندگی روزمره*، تهران، گام نو، ۱۳۸۲.
- ۱۱- دوران، بهزاد و محسنی، منوچهر، «هویت؛ رویکردها و نظریه‌ها» در کتاب، *مبانی نظری هویت و بحران هویت در ایران*

- علی اکبر علیخانی)، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.
- ۱۲- سولومون، رابرت، *فلسفه اروپایی: طلوع و افول خود*، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، قصیده، ۱۳۷۹.
- ۱۳- شایگان، داریوش، *افسون زندگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار*، فاطمه ولیانی، تهران، نشر فرزانه، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- ۱۴- احمدی، بابک، *تردید*، تهران، نشر مرکز، صص (۱۶۷-۱۹۲)، ۱۳۷۴.
- ۱۵- کاستلز، استفان و دیویدسون، آلیستر، *مهاجرت و شهروندی*، فرامرز تقی‌لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- ۱۶- کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، حسن چاوشیان و همکاران، ج ۲، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۱۷- فالکس، کیت، *شهروندی*، محمد تقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۱.
- ۱۸- گنون، رنه، *بحران دنیای متجدد*، ضیاء‌الدین دهشیری، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- ۱۹- لیوتار، فرانسوا، *وضعیت پست مدرن*، ۱۳۸۰.
- ۲۰- نش، کیت، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۰.
- ۲۱- نصر، سید حسین، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۳.
- ۲۲- نوریس، کریستوفر، *شالوده شکنی*، پیام یزدانجو، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰.
- ۲۳- هال، استوارت، ۱۳۸۳.
- ۲۴- یتمن، آن، *تجدید نظریه‌های فرامدرنی در سیاست*، مریم وتر، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۱.

- 25- Henry, Barbara, "The Role of Symbols for European Political Identity", in F. Cerutti, E. Rudolph (eds.), *A Soul for Europe*, Vol. 2 An Essay Collection, pp. 49-70, 2002.
- 26- Jorgensen, Marianne & Philips, Louise, *Discourse Analysis As theory & method*, London, Sage Publications, 2002.
- 27- Kuper, Adam, and Kuper, *The Social Science Encyclopedia*, Jessica (eds.), London and New York: Routledge, 1996.
- 28- Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal, *Hegemony & Socialist Strategy*, London: Verso, 2nd Ed, 2001.
- 29- MacIntyre, A., 1981, *After Virtue: A Study in Moral Theory*, London: Duckworth.
- 30- MacIntyre, 1985.
- 31- Meister, Robert, *Political Identity: Thinking Through Marx*, Oxford, Basil Blackwell, 1990.
- 32- Moon, J. D., "Communitarianism" in Ruth Chadwick (ed.) *Encyclopedia of applied ethics*, Vol. 2, US: Academic Press, 1998.
- 33- Mouffe, Chantal, "Democratic Politics and the Question of Identity", in: John Rajchman (ed.), *The Identity in Question*, New York, Routledge, 1995.
- 34- _____, "Democratic identity and pluralist politics", in: *Justice and Democracy*, Hawaii: Honolulu University Press, 1997.
- 35- Mulhall, Stephan, and Swift, Adam, *Liberals and Communitarians*, Oxford, Blackwell Publishers, 2nd Ed, 1996.
- 36- Raphael, D, *Problems of Political Philosophy*, London: Macmillan, 1975.
- 37- Rawls, John, *Political Liberalism*, New York: Columbia University Press, 1993.
- 38- Rorty, Richard, *Contingency, Solidarity, & Irony*, Cambridge: Cambridge

-
- University press, 1989.
- 39- Sandel, M., *Liberalism and the Limits of Justice*, Cambridge: Cambridge University Press, 1982.
- 40- Sardar, Ziaoddin, 2003.
- 41- Schwarzmantel, John, *Citizenship and Identity*, London: Routledge , 2003.
- 42- Taylor, Charles, *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.
- 43- Whitebrook, Maureen, *Identity, Narrative and Politics*, London, Routledge , 2001.